پاييز ِ سن‌هوزه

برای منيژه قوامي

آيدا با حيرت گفت: ــ درخت ِ ليموتُرش را

ببين که اين وقت ِ سال غرق ِ شکوفه شده!

مگر پاييز نيست؟

گرما و سرما در تعادل ِ محض است و

همه چيزی در خاموشي‌ مطلق

تا هيچ چيز پارسنگ ِ هم‌سنگي کفه‌ها نشود

و شاهينَک ِ ميزان

به وسواس ِ تمام

لحظات ِ شباروزی کامل را

  دادگرانه

ميان ِ روز و شبي که يکي درگذر است و يکي درراه

  تقسيم کند

و اکنون

زمين ِ مادر

  در مدارش

سَبُک‌پای

از دروازه‌ی پاييز

  مي‌گذرد.

پگاه

چون چشم مي‌گشايم

عطر ِ شکوفه‌های چتر ِ بي‌ادعای ليموی تُرش

يورت ِ هم‌سايه‌گان را

  به‌ناز

    با هم پيوسته است.

آن‌گاه در مي‌يابم

  به يقين

که ماه نيز

  شب ِ دوش

مي‌بايد

  بَدر ِ تمام

    بوده باشد!

کنار ِ جهان ِ مهربان

به مورمور ِ اغواگر ِ برکه مي‌نگرم،

چشم بر هم مي‌نهم

و برانگيخته از بلوغي رخوتناک

به دعوت ِ مقاومت‌ناپذير ِ آب

محتاطانه

به سايه‌ی سوزان ِ اندام‌اش

انگشت

فرومي‌برم.

احساس ِ عميق ِ مشارکت.

۱۰ شهريور ِ ۱۳۶۹

سن‌هوزه